

رساله ایست که جناب ابوالفضائل در اثبات عهد و میثاق الهی مرقوم فرموده اند:

بسم ربنا الاقدس الابهی

روحی لحضرتک الفداء، بعد حمد ربنا العلی الاعلی و الاعتراف بواحدانیة جماله الاقدس الانور البهی الابهی و التّحیة و الثناء علی النیر اللامع و النور الساطع من سماء عهده الوثیق الاسمی معروض می دارم که اگرچه در آغار ایام ورود به مصر در عریضه ای که خدمت آن حضرت معروض داشت اشعاری به قطع رشته ی مراسلت و سدّ ابواب مکاتیب نمود و علم الله سبب جز این نبود که چون هنوز آن ایام غبار امتحان انگیخته و نور با ظلمت آمیخته بود مباد باقتضای بشریّت غفلتاً و سهواً کلمه ای از قلم صادر شود که من بعد تدارک آن صعوبت یابد تا آنکه به عنایت محبوبنا الابهی دیری نگذشت که نور از ظلمت پدید آمد و طیب طینت از خبث طویّت امتیاز یافت، محق از مبطل جدا شد و ثابت از زائل هویدا گشت، اصحاب یمین با نور مبین در ظلّ ظلیل همایون فرع سدره ی ربّ العالمین آر میدند و اصحاب شمال در عین ضلال فی ظلّ لآبارد و لا کریم خزیدند، شیطان از ملک دوری جست و دیو از فلک رجیم آمد، انجذاب طبیعی هر یک از خبیث و طیب را به مرکز ملائم خود راجع داشت و حرکت جوهری هر یک از ردّی و جید را به اظهار ما هو کامن فی الصدور گماشت، موحدان در ظلّ سدره ی وحدت آر میدند و منافقان مانند خار سه پهلو در سایه ی ذی ثلاث شعب روییدند، و بالجمله اگرچه خوف از وقوع در فتنه نوعاً قدری زوال یافت و هیأت جامعه ی امر را استقراری حاصل آمد، مع ذلک اشتغال به تألیف و ردّ علی من ردّ کتاب الایقان مانع آمد که ثانیاً رشته ی مراسلت را موصول دارد و دفتر مکاتبت را از سر گیرد، تا اینکه در این اوقات از ساحت اقدس اکرم امر میرم شرف صدور یافت که سلسله ی مخابرات را با ایادی امرالله مربوط دارد تا موجب توثیق عروه ی محبّت و تسدید روابط مودّت فیما بین ثابتین بر عهد حضرت احدیّت گردد، لهذا این عبد لازم دانست که نخست خدمت آن حضرت که انجمن ابرار را شمعی روشنند و مجمع اخیار را رکنی متقن، عریضه ای معروض دارد و عهد مودّت قدیمه را تجدید نماید، دفتر تذکار را از سر گیرد و کتاب ابرار را فاتحه نگارد، شاید به عنایت جمال ابهی در ظلّ همایون فرع سدره ی منتهی روح الوجود لرشحات پیراعته الفدا نسیم وداد از هر سو بوزد و از هار اتحاد از هر جهت بروید تا عالم جنّت ابهی گردد و جهان فردوس اعلی شود، ائه وعد عبادہ الثابتین ان ینصرهم بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین.

یا سیدی الجلیل، سیر حوادث بعد از غیبت حضرت موعود و صعود جمال معبود از نوادر عجایب صنوف تمحیص و تخلیص بود که هرگز افکار ثاقبه و عقول نیره گمان آن را نمی نمود، هرگز به خیال احدی خطور نمی کرد که پس از تنصیص جمال اقدس ابهی بر تعیین مرجع و ملاذ عباد خود از مدعیان دوستی بل انتساب این گونه مخالفت ظهور یابد و پس از نهی اکید از تأویل کتاب دجال بروجردی به تأویلات بارده ی سخیفه تجرّی نماید، و از نوادر مضحکه بل از قضایای مدهشه اینست که با این فصاحت و وقاحت و سوء سریرت و قباحت باز هم می خواهند به زور یاوه گویی و یاوه درایی و بیهوده نویسی و ژاژخایی سوءات قبیحه ی خود را مستور دارند و بر احبای الهی که به فراست نافذه و بصارت کاشفه

مؤیدند امر را مشتبه نمایند، غافل که این یوم عزیز یوم تبلی السرائر است. در این قرن مجید، قرن بروز بواطن و ضمائر، غراب به عندلیب مشابه نگردد و ذباب در مطار عقاب طیران ننماید، کذلک قضی الامر من لدن علیم حکیم.

یا سیدی الجلیل، قسماً به انوار وجه ربنا الابهی و یمیناً بترتبه المقدسه التي عبقت نفحاتها بین الارض و السماء که اهل بهاء و متمسکین به عهد حضرت مولی الوری به دوام ملکوت الله اگر هر موی زبانی شوند و بشکر این عنایتش ناطق گردند که ایشان را از نعیق اکبر حراست فرمود و در ظلّ ظلیل سدره ی مبارکه ی عهد ماوی عنایت نمود هر آینه از شکر این موهبت قاصر آیند و از سپاس این عنایت عاجز باشند، چه در این ایام مکتوبی ملاحظه شد که دجال بروجردی در عوالم استیلای افکار ردیه و غلبه ی سودای غیر طبیعیّه نگاشته و به اسم جناب محبوب معظم حاجی سید تقی به ارض اقدس ارسال داشته که هرگز عوام اجانب این گونه مطالب ننگارند بل اوباش و ارادل از تفوه به آن ردائل عار دارند، هر عبارتش بر حماقت آن ناعق شاهدهی ناطق است و هر مضمونش بر جنون آن مفتون گواهی صادق. مثلاً از جمله اهل بهاء را مخاطب داشته و به گمان خود رایت استدلالی افراشته می گوید و هذه عبارته جلت حماقته (شما که خود را شیعه خالص می شمارید و از فعل حضرت صادق در نصب و عزل و در مدح و ذم پسر بزرگ خود اسمعیل در بدو و ختم آگاهی دارید با این وصف دیگر چه حق دارید که مخالفت این عبد را بعد از موافقت مایه ی وهن شمارید و اگر بر حقیقت و واقع امر و بر حکمت علمیه ی حق آگاهی یابید، کل شهادت دهید که مشی این عبد بر اثر مشی حق بوده. انتهی).

درست ملاحظه فرمایید که اگر نفسی از دود فحم فقاقت فاسد الدماغ نباشد هرگز به نگارش این عبارت جسارت می نماید که بایستی احبای الهی نصّ صریح کتاب اقدس را که به ندای جهانگیر می فرماید « اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المالّ توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم» کان لم یکن انگارند و مرکز نفاق و نفاق را در مخالفت مرکز میثاق و نیر آفاق معاف شمارند به دلیل اینکه در کتب تواریخ مسطور است که صادق آل محمد علیه السلام نخست بر وصایت فرزند اکیرش اسماعیل تنصیص فرمود و چون او قبل از پدر وفات یافت و یا به روایتی به شرب مسکر اقدام نمود، آن حضرت فرزند دیگرش موسی را به وصایت مخصوص داشت، زهی دلیل و زهی استدلال لعمر محبوبنا الابهی که از این عبارت به نیکویی توان مستفاد داشت که چه مایه دماغ کاتب از سودای فقاقت و اندوه فوت ریاست فاسد شده و مهبط افکار ردیه و وساوس نفسانیّه ی شیطانیه گشته، شما را به خدا آیا تصدیق حضرت مولی الوری و النور الساطع من افق العلی که دوستان مرتضی قبل از ظهور نقطه ی اولی عزّ اسمہ الاعلی بر صراط مستقیم سالک بودند، هیچ مقتضی است که بایستی امروز اهل بهاء از نصّ صریح « توجّهوا الی من اراده الف» معرض گردند و از ظلّ سدره ی میثاق خارج شوند و در ظلّ لایبارد و لاکریم ناعق اکبر مستظل آیند؟ اگر صاحب قوانین که منتهی فخر این ناقض ناقص است زنده می شد و اینگونه استدلال و استنباط را مشاهده می نمود هر آینه از فقه و فقاقت تبرّی می جست و از فروع و اصول مجانبت می نمود و حفید خود را به خطاب انی بریئی منک ائی اخاف الله ربّ العالمین مخاطب می داشت و استدلال این ناعق ناهق به عینه بدین می ماند که یکی از یهود اهل اسلام را مخاطب داشته بگوید که چون حضرت رسول علیه السلام بنی اسرائیل را قبل از ظهور مسیح موعود امت ناجیه خوانده و به آیه ی مبارکه « یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و ائی فضلکم علی العالمین» مخاطب داشت شما اهل اسلام باید امروز از متابعت ائمه ی هدی اجتناب ورزید و در ظلّ اب اکبر جناب خاخام باشی مستظل گردید. درست ملاحظه فرمایید که این مثال بر مسأله ی این دجال در غایت

انطباق هست یا نیست، قاتل الله الحسد و البغضاء، آیا بیان مبارک حضرت مولی الوری که مقصود از شیعه ی شیعه منکرین نقطه ی اولی جلّ اسمه الاعلی است هیچ مقتضی است که بایستی دوستان الهی به مقتضای مذهب اثنی عشریه ترک مقام منصوب نمایند و به ناعق مخصوص توجه کنند و مخالفت امر میرم الهی را سهل و آسان شمارند، فنعم ما قیل:

امور تضحک السفهاء منها/ و بیکی من عواقبها اللیب

یا ایها السید الادیب، هر آینه در الواح مقدسه ملاحظه فرموده اید که حق جلّ جلاله در مواضع کثیره به صراحت بیان فرموده است که بشارات این ظهور اعظم در جمیع صحف اولی از تورات و انجیل و قرآن و ما یتعلق بها من کتب الانبیاء و اخبار الاولیاء نازل شده و عهد این یوم عظیم و طلوع فخیم را به لسان جمیع انبیا و مرسلین از امم مأخوذ داشته و جمیع اشراف و علامات و وقایع و حوادث آن در کتب قبل مفصلاً و مبسوطاً به صراحت وارد گشته و هم در کتاب مقدس ایقان ملاحظه فرموده اید که جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در تفسیر کلمه ی مبارکه ی « حینئذ نطم السّمس و القمر لایعطی ضوئه و الکواکب تتساقط من السّماء» فرموده اند که الفاظ شمس و قمر و نجوم و سما در کلمات انبیا بر معانی عدیده اطلاق یافته است و در رتبه ی اولی و مقام اول مقصود از شمس شمس حقیقت و از قمر اولیای آن حضرت است که چنانچه تربیت اشیای ظاهریه از نباتات و حیوانات و معادن منوط به اشراق شمس و قمر ظاهری است، کذلک تربیت حقایق اشجار انسانیّه و افاضه ی انوار روحانیّه موقوف به طلوع و اشراق این شمس و اقمار حقیقیّه است و در رتبه ی ثانویه مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند در یوم ظهور بعد که اگر به اقبال و ایمان فائز شدند از شمس عالیّه و انجم مضینه محسوب و الا از شمس مظلومه و انجم ساقطه معودند و از سجّین ظاهر و به سجّین هابط و از حسابان طالع و به حسابان راجع.

پس چون بر این دو مقدمه که از مصرّحات قلم اعلی است اطلاع حاصل آمد، ملاحظه فرما در بشارات کتب مقدسه که چگونه حق جلّ جلاله بر طلوع نیر ولایت پس از غروب شمس حقیقت تصریح فرموده و عهد مرکز میثاق را پس از عهد نیر آفاق از امم مأخوذ داشته و این عهد در این صحیفه ی مختصره برخی از آن را خدمت اولیای الهی معروض می دارد تا سبیل ادراک آن بر ارباب مدارک عالیّه سهل و آسان گردد. از جمله در مزمور ثانی زبور پس از ذکر یوم الله و ظهور الله می فرماید « فالآن یا ایها الملوك تعقلوا و یا قضاة الارض تأدبوا اعبدوا الربّ بخوف و اهتفوا بر عدة قبلوا الابن لئلا یغضب فتنبذوا من الطریق لانه عن قلیل تیقد غضبه طوبی لجمیع المتکلمین علیه» انتهی، یعنی ای پادشاهان اکنون به هوش آید و ای حکام زمین پند گیرید، خداوند را بخوف عبادت کنید و حمد او را به خشوع و خضوع بسرایید و پسر را بیوسید، مبادا که غضبناک شود و شما گمراه گردید، چه نزدیک است که خشمش افروخته شود. خوشا به حال کسانی که بر او توکل نمایند.

و در اصحاح چهارم کتاب اشعیای نبی می فرماید « فی ذلک الیوم یکون غصن الربّ بهاء و مجدأ و ثمر الارض فخرأ و زینة للناجین» الی آخر کلامه فی ذکر یوم الله، و کذلک در آیه ی 26 از اصحاح ثلثین از سفر اشعیای نبی پس از ذکر حوادث یوم الله می فرماید « و یکون نور القمر کنور السّمس و نور السّمس یکون سبعة اضعاف کنور سبعة آیام فی یوم یجبر الربّ کسر شعبه و یشفی رض ضربه»، انتهی.

یعنی در روزی که خداوند تبارک و تعالی شکستگی قوم خود را خواهد بست و کوفتگی ضرب ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود، نور ماه مانند نور آفتاب خواهد بود و نور آفتاب مانند نور هفت یوم، هفت مرتبه افزون تر از سابق خواهد گشت و این آیه ی مبارکه به غایت صراحت دلالت کند بر اینکه در یوم الله انوار فائضه از قمر عهد و مرکز میثاق مانند انوار فائضه از نیر آفاق خواهد بود و انوار ساطعه از نیر آفاق به هفت مرتبه انور و ابهی از ظهورات سابقه اشراق خواهد فرمود، فلیتدبر المنصفون و لیخساء الذین هم علی اعقابهم ناکسون.

و همچنین در اصحاح سیم کتاب زکریا می فرماید « اسمع یا یهوشع الکاهن العظیم انت و رفقائک الجالسون امامک لانهم رجال آیه لائی ها انا ذا آتی بعبدی الغصن فهو ذا الحجر الذی و ضعته قدّام یهوشع علی حجر واحد سبع اعین ها انا ذا ناقش نقشه یقول رب الجنود و ازیل اسم تلک الارض فی یوم واحد»، انتهى.

یعنی اینک بشنو ای یهوشع امام بزرگ تو و جمیع دوستانت که حضورت می نشینند چه اهل آیات و مردم کرامتند اینک منم که بنده ی خود غصن را ظاهر خواهم فرمود و او حجری است که برابر یسوع امام عظیم نهادم و بر حجر واحد عیون سبعة مقررّ داشتیم، اینک نقشه ی آن را رسم خواهم فرمود و عصیان ارض مقدّس را در یک یوم محو خواهم نمود، و در این آیات اشارات دقیقه است که اکنون مجال بیان آن به تفصیل نیست، اگر حقّ جلّ جلاله توفیق عنایت فرماید در کتاب ابرار ترجمه ی مفصلّ آن به نظر اختیار خواهد رسید.

و ایضاً در اصحاح ششم همین کتاب زکریا پس از ذکر حوادث یوم الله می فرماید « و کلمه قائلاً هكذا قال ربّ الجنود هو ذا الرّجل الغصن اسمه و من مکانه ینبت و ینبی هیکل الرّبّ فهو ینبی هیکل الرّبّ و هو یحمل الجلال و یجلس و یتسلط علی کرسیه» الی آخر کلامه.

و این آیات کریمه و بشارات عظیمه در غایت صراحت است که پس از غیبت ربّ همایون غصن حضرتش بر کرسی مجد جالس خواهد شد و فرع منشعب از اصل قدیم بر عرش جلال مستولی خواهد گشت و هیکل رب یعنی مطاف ملاء اعلی را بنا خواهد نمود و کلمه ی الهیه را بر مشارق و مغارب نافذ و غالب خواهد فرمود، کذلک قضی الامر من لدن حکیم علیم.

و در انجیل مقدّس ملاحظه فرما که حضرت ابن، روح الله النازل من السماء، به صراحت در اصحاح 16 انجیل متی می فرماید « انّ ابن الانسان سوف یأتی فی مجد ابیه مع ملائکته و حیئنذ یجازی کلّ واحد حسب عمله» و این بشارت صریح است که ظهور روح در ظلّ ظهور رب خواهد بود و تجلّی ابن در یوم طلوع مجد اب واقع خواهد شد و اگر بصیری در جمیع رسائل رسل و آیات کتاب رؤیا به دقت ملاحظه نماید می بیند که در اکثر مواضع که به ظهور الله بشارت فرموده بشارت ظهور ابن را نیز به آن مقرون داشته و اراضی مقدّسه را به استقرار عرش رب و عرش مسیح یعنی منصوص او تخصیص فرموده بل صراحت عهد و میثاق الهی تصریح و تنصیص نموده است. مثلاً از جمله در اصحاح یازدهم کتاب رؤیا، یعنی سفر مکاشفات یوحنا، پس از بشارت ظهور حضرت رسول و حضرت امیر و ائمه ی هدی علیهم السّلام و انقضای اجل اسلام در مدت یک هزار و دویست و شصت سال در آیه می فرماید « و نفخ الملك السابع فی صوره فحدثت اصوات عظیمه فی السماء قائلة قد صارت ممالک العالم لربّنا و مسیحه فسیملک الی ابد الابدین».

و هكذا تا اینکه در آیه ی 19 می فرماید « و انفتح هيكل الله في السماء و ظهر تابوت عهده في هيكله و حدثت بروق و اصوات و رعود و زلزلة و برد عظيم»، ملاحظه فرما که در غایت صراحت بشارت می فرماید که هيكل امرالله مفتوح خواهد شد و تابوت عهد که عبارت از کتاب عهد و میثاق است آشکار خواهد گشت و رعود و بروق و اصوات و برد نقض و نکص و نفاق و شقاق ظهور خواهد یافت.

و كذلك در اصحاح 21 همین کتاب رؤیا می فرماید « ثم رأيت سماء جديدة و ارضاً جديدة لانّ السماء الاولى و الارض الاولى مضتاء» و هكذا حوادث يوم الله را واحدة بعد اخرى ذکر می نماید تا آنکه در آیه ی 22 می فرماید « و لم ارفيها هيكلًا لانّ الربّ الا له القدير و الحمل هم هيكلها و المدينة لا تحتاج الى الشمس و لا الى القمر ليضيئاً فيها لانّ مجد الله قد انارها و الحمل مصباحها» الى آخر الآيات، یعنی در آن مدینه ی جدیده هيكلی یعنی معبدی ندیدم زیرا که پروردگار توانا و حمل معبد آن مدینه ی منوره خواهند بود و آن مدینه محتاج به نور آفتاب و ماه نخواهد شد، زیرا که بهاء وجه الله آن را روشن خواهد فرمود و حمل سراج و هاج آن مدینه خواهد شد.

و همچنین در اصحاح 22 همین کتاب رؤیا می فرماید « و اراني نهراً صافياً من ماء الحياة لا معاً كالبلور خارجاً من عرش الله و الحمل» یعنی و نمود مرا نهري صاف و زلال از ماء حیات درخشنده چون بلور که جاری بود از عرش خداوند و حمل.

و بر ارباب بناهت پوشیده نیست که ائمه ی نصاری و اکابر حواریین حضرت روح، روح من فی الوجود فدا را حکمتاً به لفظ حمل تعبیر می فرمودند. اگرچه در آن ایام ظلم یهود و رومانیان اهل ایمان را به این کلمه مجبور می داشت و لکن بالاصل این لفظ را اولاً حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام بر آن حضرت اطلاق فرمود، چنانچه در آیه ی 29 از اصحاح اول انجیل یوحنا مسطور است که « و فی الغد نظر یوحنا یسوع مقبلاً الیه فقال هو ذا حمل الله الّذی یرفع خطیئة العالم» یعنی روز دیگر یحیی حضرت عیسی را دید که به سوی او می آید، فرمود اینک بره ی خداوند که گناه خلق جهان را رفع می نماید.

و بالجمله نظر به آن بیان مبارک اکابر رسل در رسائل خود از آن حضرت به این لقب تعبیر می نمودند و ترجمه ی عبری آن را در کتب عربیه به لفظ حمل و لفظ خروف مرقوم داشتند و معنی واحد است و مقصود واضح، و از این جمله که عرض شد ثابت و مبرهن می شود که در یوم ظهور ربّ مسیح و منصوص او نیز ظهور خواهد فرمود و ملاء اعلى تلقاء دو عرش عظیم واقف خواهند شد و از انوار دو نیر مشرق که به اسم شمس و قمر مذکورند مستفیض خواهند گشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم.

و در قرآن مجید و فرقان حمید که حاوی جمیع اشراط و علامات این یوم عظیم مهیب شدید است در سوره ی مبارکه ی والشّمس می فرماید « و الشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها و النّهار اذا جلاها» یعنی قسم به آفتاب حقیقت چون طلوع فرماید و قسم به قمر ولایت چون پس از وی طالع گردد و قسم به نهار یوم الله چون روشن و متجلی شود، و این آیه ی مبارکه نیز به صراحت دلالت نماید که در یوم عظیم نخست آفتاب جمال ربّ کریم طالع شود و چون به اقتضای بشریت آن

نیّر سعادت غارب شود، ماه جهانتاب فرع منشعب از آن اصل قدیم طالع شود و عالم را از ظلمت ضلالت و تاریکی اهوای مضله ی مظاهر شیطنت حفظ فرماید.

و خلاصة الكلام چون بر این آیات مرقومه که به منزله ی قطراتی چند است از بحر بشارات کتب سماویّه استحضر و اطلاع حاصل شد معروض می دارم که جمیع اهل بهاء و اصحاب سفینه ی حمرا خود بودند و دیدند و دانند که چون بامداد نیّر یوم الله بدمید و حقّ متعال پرده از وجه بی مثال برگرفت و زلال حقائق از قلم مبارکش جریان یافت در کتاب مستطاب اقدس که در این ظهور مقدّس کتابی از آن اعظم نیست، به ندای جهانگشا، بندااء بلغت الی آفاق السّماء، عالمیان را بدین همایون خطاب مخاطب فرمود « اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المالّ توجّهوا الی من اراده الله الّدی انشعب من هذا الاصل القدیم»، و هم در موقف دیگر در این کتاب مستطاب بدین آسمانی خطاب اهل بها را خصوصاً به مرجع و مآب دلالت نمود قوله جلّ و علا و تقدّس اسمه فی الآخرة و الاوّلی: « اذا طارت الورقاء عن ایک الثنا و قصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لاعرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القدیم».

و بالجمله چون این دو نغمه ی ملکوتی و ترانه ی لاهوتی از ورقای بقا مسموع اهل بها شد دل ها بیارمید و جان ها از این بشارت کبری مطمئن و مستبشر گردید، افنده و قلوب اهل بهاء از این عنایت عظمی فردوس ابهی شد و السنه و ارکان اصحاب سفینه ی حمرا بدین سپاس گویا گشت که مئت خدیو اکرم و جهانخدای افخم را که در این ظهور اتم و طلوع اعظم مرجع و مآب عباد معلوم شد و ملاذ و مرجع اهل سداد واضح و هویدا گشت، در غروب آفتاب جهانتاب ظلمت ضلالت استیلا نیابد و در غیبت جمال احمدی رایت عمری تقدّم نجوید، دیو خاتم سلیمانی نرباید و شیطان جامه ی انسان در بر ننماید، ولی چون حقّ جلّ جلاله بر غرور اهل شرور خبیر و آگاه بوه و دائره ی شبهات ارباب متشابهات در علم ملیک اسماء و صفات اتساعی غیر متناهی داشت لذا در اواخر ایّام که طیر بقا اراده ی طیران به عالم بالا نمود و سلطان هدی قصد ممالک اخری فرمود قبل از سکون حقیف سدره ی منتهی و رکود نسیم جنّت ابهی کتاب مستطاب عهد از قلم اعلی نازل شد و بر مقصود از کلمه ی مبارکه ی فرع منشعب که در کتاب اقدس نزول یافته بود تصریح فرمود و بر مرکز میثاق و ولیّ عهد ملیک آفاق تنصیص نمود، باشد که باب شبهات اصحاب متشابهات مسدود گردد و حبال سحر ائمّه ی ضلال مقطوع شود. عهدی که حقّ جلّ جلاله در تورات و انجیل و قرآن تأسیس فرموده بود از تطرّق شیطان هوی محروس ماند و میثاقی که در صحف اولی بدان تنصیص نموده بود از کید اخوان جفا و اصحاب حسد و بغضا مصون آید، ولکن یا حبیبی الاریب و سیّدی الادیب چنانکه بودی و ملاحظه فرمودی پس از پرواز شاهباز اوج ربوبیت به عوالم قدس غیبت و هویت جزای اعمال ائمّه ی ضلال را بر آن داشت که بر این عهد قویم شبهه آرند و حسد و بغضا یأجوج لجوج را بر این گماشت که در این سدّ سدید رخنه جویند که شاید اهل هدایت را تضلیل نمایند و مرکز عهد را تحویل دهند فاجتمعوا و تأمروا و جلسوا و تشاوروا و اجمعوا کیدهم و توارروا و تمسکوا بالوساوس و رسوا الدّسائس فطایرت کتب الشّبهات و انتشرت صحایف المتشابهات فنبدهم احباء الله نبذ النّوأة و طرحوا الواهم النّاریه طرح خرق المدنسات فلما کبی جوادهم و شاه جمالهم و رسم الله علی خرطومهم و اتی علی جرثومهم و ادلّ جلیلهم و اهان خلیلهم بکوا و ولولوا و شکوا و عولوا و تمسکوا بالمفتریات و استعانوا بالموء تفکات و غفلوا عمّا اندروا به من الآیات وفاتهم انّ الله تعالی حکم فی هذا الظهور الاعظم بخذلان الشّیطان و سقوط اهل العدوان و تأخّر النّفی عن الاثبات و تقدّم النور علی الظلمات فلانتقدّم الرّایه النّیمیّه و لاتغلب العساكر العدویه و لاتنتجح

المقاصد الامویة لانّ الحق یزهق الباطل و الثابت علی العهد یمحو الزائل و المحقّ یدوس المبطل و الانسان یغلب علی الوحش الهائل فنودّع ذکر هذه الفنة الخبیثه بتلاوة آیه کریمه من آی الفرقان و نختم تذکیرهم بما نزل فیهم فی سور القرآن ائی لهم الذکری و هم فی غمراهم ساهون و فی طغیانهم لاهون و هذه هی الا آیه التی اندرؤا بها و هم عنها غافلون (الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون).

یا حبیبی الادیب، سخن به طول انجامید و اختصار به تطویل تبدیل یافت و لکن از صد یکی مرقوم نگشت و از بسیار اندکی مسطور نیامد، قلم شکست و انامل سستی گرفت و لکن مطالب بسیاری ناگفته و آیات کتاب در بشارت به عهد حضرت ربّ الارباب اکثری نانوشته ماند. از حق جلّ جلاله رجا چنانست که خود توفیق بخشد و قوتی عنایت فرماید تا در اتمام کتاب ابرار که مشتمل بر بشارات انبیا و ائمه ی اطهار است سعی شود و به سرعت به نظر اخیار رسد، ائه علی کلّ شیء قدیر.

یا سیدی و سندی، آنچه از مطالعه ی الواح نارئه ی این فنه مستفاد می شود اینست که بر صفت جهال ملل اخری و معرضین از مرسلین و انبیا خود را به سب و شتم مسرور دارند و به لغو و یاوه تسلی یابند غافل که لغو شغل عدو جاهل است و سب و شتم سلاح عاجز حامل. اگر چه حق جلّ جلاله قلم و لسان اهل بهاء را از سب و شتم اعدا مطهر داشته و لکن بیم آنست که عجز بشری مقاومت ننماید و عنان از کف برود و جزای دجال بروجردی مرقوم آید. ای کاش یکی از قبل این عبد این ابیات شریف رضی را بر آن دجال جلال تلاوت می نمود:

اء اعجب من خصامک لی و جدی/ رسول الله یوسع منک سباً

و من رجم السماء فلا عجیب/ یقال حثا بوجه البدر تربا

فکیف و انت اعمی عن مقالی/ و لو عاینته لرأیت شهبا

فأتک ان هجوت هجوت یمشاً/ و ائی ان هجوت هجوت کلباً

باری زیاده جسارت شد و از شدت تأثر در این مقام ذکر این ابیات شد و العذر عند کرام الناس مقبول، زیاده چه عرض شود. پیوسته نضره ی نعیم از وجه کریم آن سید فخیم مشرق و باهر باد. در یوم 23 شهر رجب سنه ی 1317 حقیر ابوالفضل از قاهره ی مصر معروض داشت.

منبع: رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، نوشته ی روح الله مهرابخانی، صفحه ی 9-24.